

نقد ره‌یافت رئالیسم انتقادی به نوظهوری اجتماعی

سیدمحمد رضا امیری طهرانی*

چکیده

نوظهوری اجتماعی از مهم‌ترین مسائل علوم اجتماعی است. این مقاله بر آن است که شرایط نوظهوری اجتماعی قوی را به کمک مفاهیم فلسفه ذهن هم‌چون ابتنا، تحقق چندگان، و انفصال فاحش تعریف کند. رویکردهای روش‌شناختی در برآوردن ساختن شرایط نوظهوری قوی با چالش‌های متفاوتی روبه‌رویند. این چالش‌ها را می‌توان در سه مسئله واقع‌گرایی، علیت روبه‌پایین، و سازوکار صورت‌بندی کرد. در این پژوهش به روش تحلیلی ره‌یافت رئالیسم انتقادی به مسئله نوظهوری اجتماعی قوی و نحوه پاسخ‌گویی آن به سه مسئله یادشده نقد می‌شود. منتقدان رئالیسم انتقادی را با دو گونه چالش روبه‌رو می‌بینند: نخست، باور به مستقل‌بودن ساختار از کنش‌های عوامل به شیء‌انگاری می‌انجامد؛ و دوم، این‌که نوظهوری هستی‌شناختی با ابتنا تعارض دارد. به نظر می‌رسد که در توجیه امکان‌پذیری استقلال ساختار از اجزای خود می‌توان از مفهوم ترکیب نامحدود اجزا بهره جست و با توجه به این‌که ابتنا مستلزم وابستگی هستی‌شناختی پدیده نوظهور اجتماعی نیست، علیت اجتماعی با ابتنا تعارض ندارد.

کلیدواژه‌ها: نوظهوری اجتماعی، رئالیسم انتقادی، ابتنا، علیت روبه‌پایین، انفصال فاحش، تحقق چندگان، تقلیل‌ناپذیری.

* استادیار گروه مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

amiritehrani@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۶



۱. مقدمه

مسئله «نوظهوری اجتماعی» (social emergence) از اساسی‌ترین موضوعات علوم اجتماعی است. در مطالعات اجتماعی که با پدیدارهای کلان سروکار دارد همواره هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این پدیده‌ها، هرچند به‌طور ضمنی، مورد پرسش است. در واقع هیچ پژوهش اجتماعی نمی‌تواند از پاسخ به این پرسش چشم‌پوشد، هرچند در بیش‌تر بررسی‌ها پاسخ مفروض گرفته می‌شود. در مسئله نوظهوری اجتماعی پرسش از این است که آیا پدیدارهای کلان هستی و هویتی جدا از پدیدارهای خرد دارند؟ آیا پدیدارهای کلان بر پدیدارهای خرد مبتنی‌اند؟ آیا قوانین پدیدارهای کلان از قوانین پدیدارهای خرد نشئت می‌گیرند؟ آیا پدیدارهای کلان می‌توانند بر پدیدارهای خرد تأثیر علی داشته باشند؟ آیا با شناخت قوانین و ویژگی‌های پدیدارهای خرد می‌توان به قوانین و ویژگی‌های پدیدارهای کلان دست یافت؟ آیا قائل علیت روبه‌پایین و تقلیل‌ناپذیری مستلزم شیء‌انگاری پدیده‌های کلان است؟ پاسخ به همه این پرسش‌ها در گرو نحوه تحلیل و پاسخ‌گویی به مسئله نوظهوری اجتماعی است.

مسئله نوظهوری گرچه در فلسفه علوم طبیعی نیز ریشه و بلکه پیشینگی دارد، از مسائل جدی فلسفه علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود. ازاین‌رو، بسیاری از جامعه‌شناسان در تلقی خود از رابطه خرد - کلان برپایه گفتمان فلسفی و نظریه سیستم‌ها از واژه نوظهوری استفاده می‌کنند که به پدیده‌هایی جمعی اشاره دارد که با همکاری افراد آفریده شده‌اند، اما به کنش فردی قابل تقلیل نیستند (Bhaskar 1979). نظریه‌های «نوظهوری» تلاش می‌کنند که ماهیت جامعه را با بررسی این‌که چگونه افراد و روابط آن‌ها به ایجاد پدیده‌های یک‌پارچه و کلان اجتماعی مانند بازار، نظام‌های آموزشی، باورهای فرهنگی، و ممارست‌های اجتماعی مشترک می‌انجامد به‌منزله یک سیستم پیچیده توضیح دهند. باوجود اقبال گسترده به واژه نوظهوری، این واژه به‌اندازه کافی توسط جامعه‌شناسان و اقتصاددانان نظریه‌پردازی نشده است و سردرگمی و ابهام زیادی درباره آن وجود دارد (Sawyer 2005: 6).

۲. نوظهوری اجتماعی

موضوع «نوظهوری اجتماعی» به ویژگی‌های یک کل اجتماعی مربوط می‌شود که به قلمرو فلسفه علوم اجتماعی تعلق دارد. یک ویژگی را می‌توان نوظهور خواند، اگر ویژگی بدیعی (novel) از یک سیستم باشد که هرچند وجود آن به وجود سیستم منوط است، اما از ویژگی‌های اجزای سیستم که از آن‌ها ظهور می‌یابد متمایز باشد. اصطلاح «نوظهوری» از این

جهت استفاده می‌شود که «نتایج نوظهور» را از «نتایج برابندی» متمایز کند. نتایجی را برابندی می‌خوانند که صرفاً با جمع یا تفریق علت‌هایی که با هم عمل می‌کنند قابل محاسبه باشند. برعکس، نتایجی نوظهورند که در مقایسه با علت‌هایی که خاستگاهشان است از نظر کیفی بدیع‌اند. نمونه چنین نتایجی نوظهور ویژگی‌های ذهنی است که از پروسه‌های عصبی ظهور می‌یابند، اما از جمله ویژگی‌های اجزای پروسه‌های عصبی (که خاستگاهشان است) به‌شمار نمی‌روند (دایرةالمعارف/ایترنیتی فلسفه).

غالب ویژگی‌های اجتماعی حاصل جمع جبری نیستند و از این‌رو نوظهورند. روشن است که دیدگاه‌های ناتقلیل‌گرا به‌سادگی امکان ویژگی‌های نوظهور را می‌پذیرند. پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود درباره نسبت نوظهوری اجتماعی و تقلیل‌گرایی است. آیا نوظهوری مستلزم تقلیل‌ناپذیری است یا با تقلیل‌گرایی نیز سازگار است؟ برخی معتقدند که در پرتو تعریف نوظهوری، یک ویژگی می‌تواند باوجود تقلیل‌پذیری آن نوظهور باشد، با این استدلال که حتی برای یک ویژگی فراتر از جمع جبری باید کارکردی ترکیبی وجود داشته باشد که ویژگی نوظهور را به اجزای مرتبط درون یک سیستم تجزیه کند (Sawyer 2005: 95).

به‌نظر می‌رسد که در این استدلال درباره سازگاری نوظهوری با تقلیل‌گرایی و فردگرایی هستی‌شناختی و روش‌شناختی ملازم یک‌دیگر تصور شده‌اند، در صورتی‌که فردگرایی هستی‌شناختی مستلزم فردگرایی روش‌شناختی نیست. این‌که نوظهوری اجتماعی با تقلیل‌گرایی سازگاری دارد یا نه مسئله‌ای تجربی است که پاسخ آن منوط به مطالعه موردی است. این تعریف از نوظهوری که در اصل می‌تواند با تقلیل‌گرایی سازگار باشد «نوظهوری ضعیف» خوانده می‌شود.

در برابر نسخه ضعیف، برخی به «نوظهوری قوی» اعتقاد دارند که از شرایط ضروری آن اصل تقلیل‌ناپذیری و علیت روبه‌پایین است؛ یعنی خصلت اساسی نوظهورگرایی پدیدارشدن ویژگی‌های بدیعی است که (۱) اجزای شیء که خاستگاه آن‌هاست در آن‌ها شریک نیستند، (۲) به ماده‌ای که از آن ظهور یافته‌اند قابل تقلیل نیستند و (۳) دارای تأثیرات علی‌اند. از این‌رو ویژگی‌های نوظهور دارای قدرت علی روبه‌پایین‌اند که به نیروهای علی ویژگی‌های موضع ابتدا (subvenience) و مادون آن‌ها قابل تقلیل نیستند (دایرةالمعارف ایترنیتی فلسفه). اوکونور با بیانی دیگر ویژگی‌های نوظهوری قوی را ویژگی‌هایی تعریف می‌کند که ۱. بر ویژگی‌های اجزای یک شیء پیچیده ابتدا دارند، ۲. وجه اشتراکی با هیچ‌یک از اجزای شیء پیچیده ندارند، ۳. از همه ویژگی‌های اجزای آن شیء متمایزند، و ۴. تأثیر علی روبه‌پایین بر رفتار اجزای آن شیء

پیچیده اعمال می‌کنند (O'Connor 1994). این دو تعریف، به‌جز تفاوت در بیان، کاملاً یک‌دیگر را پوشش می‌دهند.

نوظهوری، هم‌چنان‌که در علوم اجتماعی از دیرباز به‌عنوان یک مسئله مطرح بوده است، در علوم شناختی نیز موردتوجه است (Sawyer 2005: 50). اشتراک علوم اجتماعی و علوم شناختی در مسئله نوظهوری امکان تعامل و تبادل مفاهیم میان این دو گروه علمی را برای پژوهش‌های ژرف‌تر فراهم می‌کند. ازاین‌رو در این پژوهش، علاوه‌بر مفاهیم مبتنا و علیت روبه‌پایین، از مفاهیم تحقق‌چندگانه و انفصال فاحش که در تبیین مفهوم نوظهوری در علوم شناختی و فلسفه ذهن کاربرد دارد بهره می‌بریم. در ادامه به‌روش تحلیلی و پس از بررسی مفاهیم مبتنا، تحقق‌چندگانه، و انفصال فاحش به تحلیل و ارزیابی رهیافت واقع‌گرایی انتقادی در پاسخ به مسئله نوظهوری می‌پردازیم.

۳. مبتنا

غالب جامعه‌شناسان، شامل فردگرایان و جمع‌گرایان، تلاش می‌کنند که از شیء‌انگاری (hypostatizing) یا واقعیت‌بخشی (reifying) به گروه‌های اجتماعی پرهیزکنند و می‌پذیرند که افراد تنها موجودات واقعی‌اند. این ایستار به‌عنوان فردگرایی هستی‌شناختی معروف است. در فلسفه ذهن، استدلال نوظهوری‌گرایان به‌نفع مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا با این فرض هستی‌شناختی آغاز می‌شود که همه آن‌چه وجود دارد ماده فیزیکی است. از آن‌جاکه فقط ماده فیزیکی وجود دارد، تنها رویدادهای فیزیکی وجود دارند؛ بنابراین، رویدادهای ذهنی همان رویدادهای نوروفیزیولوژیکی (neurophysiological) هستند. این نکته به نظریه همانندی مصداقی (token identity thesis) شناخته می‌شود؛ یعنی مصداق هر رویداد ذهنی همان مصداق رویداد جسمانی است. از نظریه همانندی مصداقی نتیجه می‌شود که خصلت‌های ظهوریابنده سطح بالاتر بر سیستمی از اجزای تشکیل‌دهنده سطح پایین‌تر مبتنا داشته باشند (Sawyer 2005: 66).

ابتنا رابطه‌ای میان دو سطح از تحلیل است و این رابطه چنان است که اگر دو رویداد از حیث توصیف در سطوح پایین‌تر هم‌سان باشند، آن‌ها نمی‌توانند در سطح بالاتر متفاوت باشند. اگر مجموعه‌ای از اجزای تشکیل‌دهنده سطح پایین‌تر به‌کمک دسته‌ای از روابط موجب شوند که خصلت سطح بالاتر E در زمان t ظهور یابد، آن‌گاه در هر فرصت دیگری که همان مجموعه اجزای تشکیل‌دهنده همراه با همان دسته از روابط وقوع یابد، E بار دیگر از نو پدید خواهد آمد.

نقد ره یافت رئالیسم انتقادی به نوظهوری اجتماعی (سیدمحمد رضا امیری طهرانی) ۵

درخور توجه است که رابطهٔ ابتنا نامتقارن است؛ یعنی یک هستنده نمی‌تواند در یک سطح بالاتر بدون تغییر در سطوح پایین‌تر تغییر یابد، اما یک هستنده می‌تواند در سطوح پایین‌تر تغییر یابد، ولی همان توصیف در سطح بالاتر حفظ شود (ibid.).

دیوید لوئیس ابتنا را چنین تعریف می‌کند که ما هنگامی با ابتنا روبه‌رویم که نوعی از تغییر بدون نوعی دیگر از تغییر امکان نداشته باشد. به عبارت دیگر، ابتنا یعنی این که اگر دو مجموعه از ویژگی‌های الف (مجموعهٔ مبتنی / supervenient) و ب (مجموعهٔ مبتنا / subvenient) را فرض کنیم، الف تنها در صورتی بر ب ابتنا دارد که هیچ تغییری در الف بدون تغییر در ب امکان‌پذیر نباشد. بخشی از دلیل و یکی از خاستگاه‌های اولیهٔ ابتنا این است که ویژگی‌های الف (مجموعهٔ مبتنی) به نحو چندگانه قابل تحقق است؛ یعنی این که ویژگی‌های یکسانی توسط ترکیب‌های فیزیکی متفاوتی از مواد قابل تحقق است (Lewis 1986: 14).

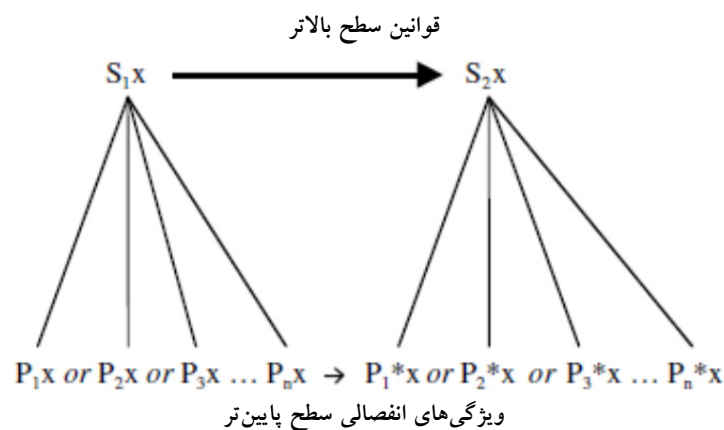
شمار زیادی از فیلسوفان علوم اجتماعی بر این باورند که رابطهٔ فرد — جمع از نوع ابتنا است. گرچه جامعه‌شناسان اندکی استدلال کرده‌اند که ابتنا می‌تواند برهانی به نفع واقع‌گرایی اجتماعی فراهم کند، اما این فیلسوفان نشان داده‌اند که ابتنا با فردگرایی روش‌شناختی سازگار است و تقلیل‌ناپذیری پدیدهٔ اجتماعی از آن نتیجه نمی‌شود. همین‌طور، فیلسوفان ذهن به‌طور عموم اتفاق نظر دارند که ابتنا به تنهایی برای اعتقاد به تقلیل‌ناپذیری پدیدهٔ ذهنی کفایت نمی‌کند، زیرا ابتنا با نظریهٔ «همانندی نوع» سازگار است که ادعا می‌کند همهٔ انواع یا ویژگی‌های سطح بالاتر با یک نوع یا ویژگی به زبان جهان فیزیکی همانندند (Sawyer 2005: 66). بنابراین، ابتنا به تنهایی نمی‌تواند شرایط نوظهوری قوی را که از جمله شامل اصل تقلیل‌ناپذیری است برآورده سازد. از این‌رو، فیلسوفان ذهن، به‌منظور پیش‌برد استدلالی به نفع تقلیل‌ناپذیری، آموزهٔ ابتنا را با استفاده از نظریات تحقق‌پذیری چندگانه و انفصال فاحش توسعه داده‌اند.

۴. تحقق‌پذیری چندگانه و انفصال فاحش

استدلال تأثیرگذار جری فودور (Fodor 1974) علیه فیزیکیالیسم تقلیل‌پذیر بر مفهوم انواع طبیعی و قانون علمی مبتنی است. یک قانون گزاره‌ای است که واژگان اساسی آن واژگان انواع طبیعی متعلق به آن علم است. به‌منظور تقلیل یک قانون به علم سطح پایین‌تر باید یک قانون پل معرفی شود که آن قانون را ترجمه کند. برای تحقق این کار، هریک از واژگان انواع طبیعی متعلق به علم سطح بالاتر باید به واژگان انواع طبیعی متعلق به علم سطح پایین‌تر ترجمه شود.

فودور استدلال می‌کند که شاید یک برگردان ساده از واژگان روان‌شناختی به ترکیبی از واژگان عصب زیست‌شناختی (neurobiological) امکان پذیر نباشد. استدلال او بر تفکر تحقق چندگانه مبتنی است؛ این نگرش که گرچه هر وضعیت ذهنی باید بر برخی وضعیت‌های جسمانی ابتدا داشته باشد، لیکن هر مصداقی از آن وضعیت ذهنی ممکن است توسط وضعیت جسمانی متفاوتی محقق شود. برای مثال، واژه روان‌شناختی «درد» می‌تواند توسط دامنه گسترده‌ای از واژگان و مفاهیم متفاوت عصب‌زیست‌شناختی تحقق یابد و هر مصداقی از درد ممکن است توسط اساس متفاوتی از ابتدا تحقق یافته باشد. بنابراین، تحقق‌پذیری چندگانه یکی از تلقی‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه فرد می‌تواند همانندی مصداقی را بپذیرد و هم‌چنان همانندی نوع (type identity) را رد کند (Sawyer 2005: 67).

تحقق‌پذیری چندگانه، به‌تنهایی و ضرورتاً، تقلیل‌ناپذیری را اقتضا نمی‌کند تا برای تحقق شرایط نوظهوری قوی کفایت کند، چراکه اگر فقط تعداد اندکی وضعیت‌های تحقق‌پذیر وجود داشته باشد یا اگر این وضعیت‌ها برخی خصوصیت‌های مشترک از خود نشان دهند، شاید تقلیل امکان‌پذیر باشد. در صورتی تقلیل دشوار خواهد بود که معادل عصب‌زیست‌شناختی یک واژه روان‌شناختی ترکیب نامرتبلی از شماری مفاهیم و واژگان عصب‌زیست‌شناختی باشد. فودور چنین تحقق‌یافتنی را انفصالی فاحش (wildly disjunctive) (ترکیب فصلی از محمول‌های به‌ظاهر نامرتب) می‌نامد. اگر یک ویژگی سطح بالاتر توسط یک مجموعه انفصالی فاحش از ویژگی‌های سطح پایین‌تر تحقق پذیرد، آن‌گاه معادل جسمانی یک قانون روان‌شناختی باید شامل واژگان انفصالی فاحش باشد.



نمودار ۱. انفصال فاحش و تقلیل قوانین سطح بالاتر

فودور استدلال می کند که یک قانون علمی صادق نمی تواند دارای اجزای انفصالی فاحش باشد، زیرا انفصال فاحش اقتضا می کند که میان رویدادهایی که به زبان روان شناسی توصیف می شوند می تواند روابطی قانون مند وجود داشته باشد، در حالی که روابطی قانون مند به زبان فیزیک وجود نداشته باشد. اعتقاد به چنین تعریفی از قانون علمی، شامل اجزای انفصالی فاحش، از سودمندی علمی محدودی برخوردار است، چرا که درک محدودی از پدیده ها فراهم می کند و قدرت توضیحی اندکی دارد. با وجود این، چنین تقلیل هایی می تواند برای توضیح استثنای قوانین سطح بالاتر سودمند باشد. استدلال فودور توضیح می دهد که چرا قوانین در علوم غیر از فیزیک همیشه دارای استثنایند (ibid.: 68).

هنگامی که ابتدا با تحقق پذیری چندگانه انفصال فاحش تکمیل شود، گونه ای تلقی از نوظهوری خواهیم داشت که نشان می دهد چرا ویژگی های اجتماعی و قوانین اجتماعی مشخصی ممکن است تقلیل ناپذیر باشند. ممکن است یک ویژگی اجتماعی وجود داشته باشد که در هر مصداق بر ترکیبی از ویژگی های فردی ابتدا داشته باشد، ولی هر مصداق از آن ویژگی اجتماعی ممکن است توسط ترکیب متفاوتی از ویژگی های فردی تحقق پذیرد. نوظهورگرایی مدعی نیست که تمامی ویژگی های سطح بالاتر غیر قابل تقلیل اند؛ برخی از آن ها از سیستم اجزای سطح پایین تر قابل پیش بینی و استنتاج اند. تنها در مواردی که روابط میان ویژگی های سطح بالاتر و سطح پایین تر به صورت انفصالی فاحش اند ویژگی های سطح بالاتر به طور قانون مند قابل تقلیل نخواهد بود. این مسئله که آیا در عمل این نوع از روابط میان مجموعه مشخصی از ویژگی های سطح بالاتر و سطح پایین تر برقرار است یا نه یک پرسش تجربی است که باید با مطالعه تجربی تعیین شود (ibid.: 68-69).

بنابر آنچه یاد شد، ابتدا به کمک تحقق چندگانه و انفصال فاحش می تواند شرط تقلیل ناپذیری را که از شرایط ضروری نوظهوری قوی است تأمین کند. حال سخن درباره شرط دیگر نوظهوری یعنی علیت روبه پایین است. آیا مجموعه اصول ابتدا، تحقق چندگانه، و انفصال فاحش با شرط علیت روبه پایین سازگار است و می تواند شرط علیت روبه پایین را نیز تأمین کند؟

۵. علیت روبه پایین

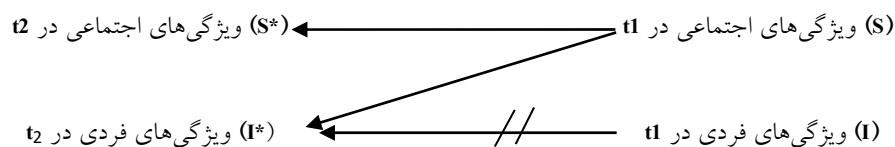
در علوم اجتماعی، مناقشه درباره نوظهوری غیر قابل تقلیل همواره با مباحث علیت اجتماعی گره خورده است. تلقی نوظهورگراییانه دورکیم از استقلال جامعه شناسی به طور اساسی بر

ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده‌ای مبتنی است که از نیرو و تأثیر علی بر افراد برخوردار باشند. معیار تعریف او از واقعیت اجتماعی این است که بر افراد محدودیت خارجی اعمال کند. تئوری علیت دورکیم از آن جهت موردنقد قرار گرفته است که به‌نظر می‌رسد به شیء‌انگاری جامعه می‌انجامد. به‌دلایل مشابهی، علیت سطح بالاتر در نوع تلقی یادشده از نوظهوری مسئله‌انگیز است. تعدادی از فیلسوفان ذهن بحث کرده‌اند که این تلقی از نوظهوری استدلالی به‌نفع علیت ذهنی به‌شمار نمی‌رود؛ آنان استدلال می‌کنند که در مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا ذهن پی - پدیدار (epiphenomenal) به‌شمار می‌رود. پی - پدیداری دیدگاهی است که اعتقاد دارد رویدادهای فیزیکی رویدادهای ذهنی را موجب می‌شوند، اما رویدادهای ذهنی هرگز هیچ چیزی را موجب نمی‌شوند، حتی رویدادهای ذهنی دیگر را. برخی دیگر از فیلسوفان ذهن تلاش می‌کنند که با توسعه مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا روا دارند که ذهن چیزی بیش از یک پی - پدیدار باشد. گرچه مادی‌گرایان ناتقلیل‌گرا ابتدا را می‌پذیرند، اما بسیاری از آنان هم‌چنین اعتقاد دارند که ویژگی‌های سطح بالاتر می‌توانند نیرو و تأثیر علی بر ویژگی‌های سطح پایین‌تر داشته باشند. فیلسوفان متعددی استدلال کرده‌اند که برخی سیستم‌های پیچیده از خود علیت روبه‌پایین نشان می‌دهند که در آن‌ها یک ویژگی یا الگوی سطح بالاتر اثرهایی را در سطح پایین‌تر، خواه در اجزای موجود و خواه در الگوهای کنش متقابل آن‌ها، موجب می‌شود. برخی دیگر این علیت روبه‌پایین را رد می‌کنند (Sawyer 2005: 69).

کیم دو نکته را یادآور می‌شود: نخست این‌که نوظهورگرایی و مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا تعهد به علیت روبه‌پایین را موجب می‌شود و دوم این‌که توضیح علیت روبه‌پایین از نخستین انگیزه‌های نوظهوری‌گرایان بوده است. به‌نظر منتقدان کیم چنین علیت نوظهوری تنها می‌تواند از نیروهای علی مربوط به شالوده و اساس ابتدا ناشی شود و یک ویژگی سطح بالاتر تنها می‌تواند یک ویژگی سطح بالاتر دیگر را توسط ایجاد شالوده و اساس ابتدای آن موجب شود. به این نکته معمولاً با عنوان بنیادگرایی علی یا «طرد علی» (causal exclusion) اشاره می‌شود، یعنی این مدعا که ویژگی‌های سطح پایین‌تر از نظر علی کامل‌اند. اصل طرد علی بیان می‌کند که اگر رویداد الف دارای علت کافی ب در زمان ج باشد، هیچ رویدادی در زمان ج متمایز از ب نمی‌تواند علت الف باشد. فیزیک نسبت به ذهن از نظر علیت کامل است و فرد نیز نسبت به جامعه از نظر علیت کامل است. در زمان t احتمال این‌که واقعه‌ای در زمان $t+dt$ روی دهد توسط ویژگی‌های سطح پایین‌تر سیستم در زمان t تعیین می‌شود و این احتمال از ویژگی‌های سطح بالاتر سیستم در زمان t به‌هیچ‌وجه متأثر نمی‌شود. به‌دلیل اعتقاد کیم به چنین استدلالی، او به علیت روبه‌پایین به‌منزله علیت پی - پدیداری یا علیت ابتدایی اشاره می‌کند (Kim 1999).

بدین ترتیب، استدلال برای «علیت اجتماعی» مستلزم رد کردن اصل «طرده علی» سطح پایین تر است. هورگان استدلال می کند که ویژگی های علی سطح بالاتر ضرورتاً به طور قانون مند با ویژگی های علی سطح پایین تر هم مصداق (coextensive) نیستند. از دیدگاه هورگان، یک رویداد منفرد سطح بالاتر می تواند موضوع توضیح های متنوع و متفاوتی قرار گیرد که با ویژگی هایی از الگوهای متنوع و متفاوت سطح پایین تر سروکار داشته باشند. هورگان این وضعیت را سازش پذیری علی قوی (robust causal compatibilism) می نامد، حاکی از این که هریک از ویژگی های چندگانه سطوح پایین تر می تواند علت باشد.

فردگرایی ناتقلیل گرا استدلالی مشابه برای علیت اجتماعی مستقل می آورد. فردگرایی ناتقلیل گرا می پذیرد که نتایج علی ویژگی های اجتماعی به دلیل تحقق شالوده و اساس ابتدای فردی آن ها محقق می شود، اما با در نظر داشتن تحقق پذیری چندگانه یک ویژگی اجتماعی S با اساس ابتدایی I در زمان t_1 می تواند به طور قانون مند به منزله علت ویژگی اجتماعی S* و ویژگی فردی I* در زمان t_2 شناخته شود، حتی اگر I به دلیل انفصال فاحش نتواند به طور قانون مند به مثابه علت I* شناخته شود (نمودار ۲).



نمودار ۲. سازش پذیری علی قوی

اگر سطح فردی معادل یک ویژگی اجتماعی از نوع انفصال فاحش باشد، آن گاه توضیح ها به زبان I و I* ضرورتاً قانون مند نیستند، حتی هنگامی که رابطه میان S و S* قانون مند باشد. ابتدا این نتیجه را در پی دارد که علت های اجتماعی اثرهای خود را با میانجی گری سازوکارهایی در سطح فردی اعمال می کنند. با وجود وجود ضروری چنین سازوکارهایی، اصول تحقق پذیری چندگانه و انفصال فاحش قائل اند که توصیف آن رابطه علی اساسی هرگز به نحوی قانون مند امکان پذیر نیست. در سیستم های پیچیده که در آن ها انفصال فاحش بروز می کند توضیح فردگرایانه روش شناختی می تواند اصولاً ناممکن باشد (Sawyer 2005: 70-71).

یک توصیف تمام و کمال از قاعده مندی های مشاهده شده جامعه شناختی ممکن است مستلزم قوانین اجتماعی علی ای باشد که به قوانین فردی علی قابل تقلیل نباشند. فردگرایی

روش‌شناختی با این نظر در تقابل است و مناقشه می‌کند که چرا قانون علی $S \rightarrow S^*$ به‌سادگی توسط جای‌گزین‌کردن اساس ابتدای فردی معادل آن نمی‌تواند به یک قانون فردی علی کاهش یابد و از آن $I \rightarrow I^*$ نتیجه شود. حجم زیادی از استدلال‌های فلسفه ذهن دقیقاً این پرسش را نشانه رفته‌اند. پیروان نظریه پی - پدیداری مانند کیم استدلال می‌کنند که اگر $S \rightarrow S^*$ یک رابطه قانون‌مند است، آن‌گاه $I \rightarrow I^*$ نیز باید یک رابطه قانون‌مند باشد. دفاع کیت سایر از واقع‌گرایی اجتماعی مشابه دفاع از واقع‌گرایی ذهنی است؛ یعنی اگر $S \rightarrow S^*$ قانون‌مند است، ضرورتاً نتیجه نمی‌دهد که $I \rightarrow I^*$ یک رابطه قانون‌مند باشد. ویژگی‌های علی کلیت ویژگی‌های سطح پایین‌تر انفصالی نیستند؛ در هر بزرگ‌گاه، هرگاه یک ویژگی علی سطح پایین‌تر مصداق می‌یابد، تأثیر علی نه توسط کل ویژگی‌های انفصالی، بلکه به‌واسطه ویژگی انفصالی خاصی که در آن بزرگ‌گاه معین مصداق پیدا کرده است عمل می‌کند.

کیت سایر، در بحث درباره این‌که ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده از قدرت علی مستقل برخوردارند، با استفاده از آرای فیلسوفان ذهن هم‌چون دیویدسون، فودور، هورگان، کیم، و مک‌لافلین استدلال می‌کند که فردگرایی ناتقلیل‌گرا به دو صورت با وجود قانون علی غیرقابل‌تقلیل سازگار است:

۱. محدودیت اجتماعی (social constraint): ویژگی اجتماعی S در زمان t_1 به‌طور قانون‌مندی علت ویژگی فردی I^* در زمان t_2 است، حتی اگر اساس ابتدایی I در زمان t_1 به‌طور قانون‌مندی علت I^* نباشد.

۲. قوانین اجتماعی کلان (macrosocial laws): ویژگی اجتماعی S در زمان t_1 به‌طور قانون‌مندی علت ویژگی اجتماعی S^* در زمان t_2 است، حتی اگر اساس ابتدایی I در زمان t_1 به‌طور قانون‌مندی نه علت اساس ابتدایی I^* در زمان t_2 و نه علت ویژگی اجتماعی S^* در زمان t_2 باشد.

یک واقع‌گرای اجتماعی معتقد است که این پرسش که «آیا ویژگی اجتماعی S علت تلقی می‌شود یا نه؟» معادل این پرسش است که «آیا قوانینی علی درباره S وجود دارد که تقلیل‌پذیر نباشند؟». اگر چنین قوانینی وجود داشته باشد، حتی اگر ویژگی‌های علم سطح بالاتر بر ویژگی‌هایی مبتنی باشد که علم سطح پایین‌تر درباره آن سخن می‌گوید، ویژگی‌هایی که علم سطح بالاتر به آن می‌پردازد پی - پدیدار نیستند. چنان‌چه قوانین اجتماعی علی تقلیل‌ناپذیر وجود داشته باشند، ویژگی‌های اجتماعی می‌توانند علت تلقی شوند، اما این‌که آیا قوانین اجتماعی وجود دارند یا نه موضوع دیرپایی در فلسفه علوم اجتماعی است (ibid.: 71-72).

تا این‌جا دیدیم که مجموعه اصول ابتدا، تحقق چندگانه، و انفصال فاحش می‌توانند «شرایط ضروری نوظهوری قوی» را که شامل تقلیل‌ناپذیری و علیت روبه‌پایین است تعریف کنند. رویکردهای روش‌شناختی متفاوت هریک تلاش کرده‌اند به‌نحوی شرایط نوظهوری قوی را برآورده سازند. در بررسی رویکردهای روش‌شناختی فردگرا و جمع‌گرا به «مسئله نوظهوری» می‌توان دریافت که فردگرایی روش‌شناختی با چالش‌های چگونگی تبیین «علیت روبه‌پایین» و «تقلیل‌ناپذیری» رنج می‌برد و جمع‌گرایی روش‌شناختی با چالش «شیء‌انگاری» روبه‌روست. این چالش‌ها را می‌توان زیر عنوان‌های کلی‌تر واقع‌گرایی، علیت اجتماعی، و سازوکار صورت‌بندی کرد.^۱ حال نحوه پاسخ‌گویی ره‌یافت روش‌شناختی واقع‌گرایی انتقادی به آن‌ها بررسی و تحلیل می‌شود.

۶. رئالیسم انتقادی

کتاب *امکان طبیعت‌گرایی* (The Possibility of Naturalism, 1979) بیانیه کلاسیک روی بسکار در علوم اجتماعی است که در آن فلسفه رئالیستی علوم اجتماعی با عنوان طبیعت‌گرایی انتقادی ارائه شده است. نوآوری عمده بسکار استوار ساختن فلسفه علم خود شامل مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بر ایستارهای روشن و محکم هستی‌شناختی است (توحیدی‌نسب و فروزنده ۱۳۹۲: ۹-۱۰). او معتقد است که فلسفه علم معاصر هستی‌شناسی را از وظایف خود حذف کرده و تنها به معرفت‌شناسی پرداخته و عمده مشکلاتش از این خطای تاریخی ناشی شده است (Bhaskar 1975: 30-31).

نکته‌ای مهم که بسکار بر آن پافشاری می‌کند ضرورت یک هستی‌شناسی، حتی به‌صورت تلویحی، برای هر نظریه علمی است. به‌نظر او، هر تعبیری از علم یک هستی‌شناسی را پیش‌فرض می‌گیرد. به عبارت دیگر، طرح پرسش‌های هستی‌شناختی در فلسفه علم امکان‌پذیر است (ibid.: 18). در رئالیسم انتقادی، این ایده که متعلق دانش هویتی واقعی‌اند که مستقل از افراد وجود دارند و کار می‌کنند به‌عنوان بعد ناگذرای (intransitive) علم معرفی می‌شود؛ یعنی دانش به چیزهایی تعلق می‌گیرد که به‌هیچ‌وجه ساخته انسان و وابسته به انسان، ادراک انسان، و فعالیت انسان نیستند. به‌زعم بسکار، نه تجربه‌گرایان کلاسیک و نه ایدئالیست‌های استعلایی قادر به فهم بعد ناگذرا در علم نیستند.

در تحلیل رئالیست‌های انتقادی از نیروهای اشیا در جهان ناگذرا واقعیت از سه لایه تجربی، بالفعل (actual)، و واقعی (real) برخوردار است. واقعیت تجربی روابطی است که در آزمایشگاه

تجربه می‌شود که به وقوع پیوسته و مشاهده شده یا می‌تواند مشاهده شود و واقعیت بالفعل روابطی است که می‌تواند به‌وقوع بپیوندد، حتی اگر به‌وقوع نپیوسته باشد؛ و این دو لایه از واقعیت ناشی از سطحی از واقعیت است که سطح زیرین واقعیت محسوب می‌شود که از «سازوکار علی» برخوردار است و به‌هیچ‌وجه قابل مشاهده نیست. به عبارت دیگر تمام آزمایش‌های «تجربی» و روابطی که در محیط‌های بسته آزمایشگاهی و به اصطلاح «نظام بسته» و با به کارگیری مفاهیم و تکنیک‌ها، روش‌ها، نظریه‌ها، و الگوهای مختلف ایجاد و مشاهده می‌شود در واقع مبتنی بر مفروض گرفتن همان سطح از واقعیت است که در «نظام باز عالم» وجود و توان ایجاد حوادث «بالفعل» را دارد؛ توانی که تحت شرایط عوامل انضمامی ناشی از سازوکارها، توان سایر اشیا و موضوعات، و عدم مانع می‌تواند «فعلیت» یابد یا به سطح قابل مشاهده برسد. مشاهده‌نشدن این سطح از «واقعیت» یا عدم فعلیت یافتگی آن دلیلی بر عدم آن نیست. بدین ترتیب برپایه این دیدگاه با دو تقلیل‌گرایی مقابله می‌شود: یکی تقلیل «واقعیت» به سطح «تجربی» و قابل مشاهده و دیگری تقلیل «علیت» به روابط بیرونی، «منتظم»، و متعاقب فعلیت یافته و قابل مشاهده.

حال با این معرفی اجمالی از رئالیسم انتقادی به موضوع «نظهوری» از این دیدگاه و تحلیل اندیشه‌های بسکار و آرچر در رویارویی با سه مسئله مهم واقع‌گرایی، علیت روبه‌پایین، و سازوکار می‌پردازیم.

بسکار درباره جایگاه مقوله ظهوری در واقع‌گرایی استعلایی بر این باور است که تنها اگر پدیده‌های اجتماعی به‌نحو اصیلی ظهوریابنده باشند، توضیح واقع‌گرا در علوم اجتماعی توجیه‌پذیر است، و بالعکس، پدیده‌های ظهوریابنده مستلزم توضیح‌های واقع‌گراست (Bhaskar 1982: 276). لوپز و اسکات از واقع‌گرایان انتقادی معتقدند که گرچه درخصوص مفهوم مشخص ظهوری تردیدهایی وجود دارد، اما این پندار که شکل‌بندی‌های خاصی پدیده‌هایی ایجاد می‌کنند که به اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها قابل تقلیل نیستند موضوعی مهم است (López and Scott 2000: 82-88). ایده ظهوری اصولاً با تقلیل‌گرایی رادیکال و تفکر مکانیکی تعارض دارد. یوهانسن اعتقاد دارد که باوجود این که مقوله ظهوری اغلب با یک تعریف مفهومی مبهم مرتبط است، اما هم‌چنان در مرکز موضوع رابطه میان روندهای خرد و کلان در توسعه نظریه جامعه‌شناسی قرار دارد (Johannessen 2005: 1574). روی هم رفته این موضوع محور استدلال هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی را تشکیل می‌دهد که ناظر بر واقع‌گرایی و وجود ساختارهای اجتماعی اقامه می‌شود (Lopez 2003: 79).

از منظر واقع‌گرایی استعلایی، در صورتی موضوعات دارای «نیروهای ظهوریابنده» هستند که نیروها یا قابلیت‌ها قابل‌تقلیل به عناصر متشکله موضوعات نباشند. این پدیده نشان‌دهنده آن است که جهان نه تنها تمایز یافته، بلکه لایه‌بندی شده نیز است؛ نیروهای آب در لایه‌ای متفاوت با هیدروژن یا اکسیژن وجود دارند. از نظر اندرو، سایر نوظهوری را می‌توان براساس تفاوت بین روابط درونی و بیرونی تبیین کرد. در مواردی که موضوعات به صورتی بیرونی یا مشروط به یک‌دیگر مرتبط باشند در ذات یک‌دیگر اثر نمی‌گذارند؛ از این رو نیروهای علی آن‌ها را تغییر نمی‌دهند، اگرچه ممکن است در چگونگی عملکرد این نیروها مداخله کنند. حاصل جمع‌های صرف شامل گروه‌های طبقه‌ای متشکل از افرادی‌اند که به لحاظ بیرونی با هم در ارتباط‌اند و طبعاً فاقد نیروهای ظهوریابنده‌اند. بنابراین، جزء جزء کردن، به مثابه گامی در جهت تبیین کل، هیچ مسئله‌ای را روشن نمی‌کند.

در مورد موضوعات مرتبط درونی، یا ساختارهایی مثل آنچه در رابطه موجر – مستاجر وجود دارد، نیروهای ظهوریابنده ایجاد می‌شوند، چون این نوع از ترکیب افراد به شیوه‌هایی اساسی نیروهای آن‌ها را تغییر می‌دهد. گرچه ساختارهای اجتماعی فقط زمانی که افراد آن‌ها را بازتولید می‌کنند وجود دارند، اما دارای نیروهایی‌اند که قابل‌تقلیل به آن افراد نیستند. بنابراین، تبیین اعمال افراد در اغلب موارد مستلزم بازگشتی خرد (تقلیل‌گرایانه) به سرشت درونی آن‌ها نیست، بلکه متضمن بازگشتی کلان به ساختارهای اجتماعی‌ای است که در آن قرار گرفته‌اند. برعکس، رفتار فردی متفاوت را باید در پیوند با ساختار اجتماعی مربوط به پایگاه اجتماعی جست. برای نمونه، عمل خرید و ورود خریدار را در ساختار مبادله، و عمل نخست‌وزیر سلسله مراتب سیاسی را مفروض می‌گیرد (سایر ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۳۹).

بنابر آنچه یاد شد، بسکار در پیش‌برد برهان خود برای واقع‌گرایی استعلایی به نوظهوری متوسل می‌شود و استدلال می‌کند که واقعیت اجتماعی از جهت هستی‌شناختی طبقه‌بندی (stratified) شده است. بسکار به آموزه خود با عنوان «مادی‌گرایی نیروهای ظهوریابنده هم‌زمان» (synchronic emergent powers materialism) اشاره می‌کند و استدلال می‌کند که گرچه ساختار اجتماعی به کنش‌های افراد وابسته است، اما غیرقابل‌تقلیل و مستقل از آن‌هاست (Bhaskar 1982: 37-44; 97-107). این در حالی است که به نظر بسکار، با تحلیل آثار اغلب فردگرایان روشن می‌شود که آنان اجتماع را به مثابه مترادفی برای گروه می‌بینند. بنابراین، مسئله برای آنان به این پرسش تبدیل می‌شود که آیا جامعه، یعنی کل، بزرگ‌تر از مجموع اجزای تشکیل‌دهنده آن یعنی افراد مردم است؟ و از این رو رفتار اجتماعی به مثابه رفتار گروه‌هایی از

افراد (خرگوش‌ها) یا افراد گروه‌ها (مستان) قابل تعریف می‌شود (ibid.: 31). از نظر او کاملاً آشکار است که در فردگرایی روش‌شناختی یک تقلیل‌گرایی جامعه‌شناختی و یک اتمیسم روان‌شناختی در کار است که محتوای توضیح‌های ایدئال را تعیین می‌کنند (Bhaskar 1982: 32). بسکار اصولاً تقلیل‌گرایی نهفته در فردگرایی روش‌شناختی را ابهام‌آمیز می‌داند. از نظر او، اگر اظهار شود که B به A قابل تقلیل است، سه حکم ممکن است ادعا شده باشد: ۱. A اساسی برای B فراهم می‌کند؛ ۲. B A را توضیح می‌دهد؛ ۳. معرفت A ما را بر پیش‌بینی رفتار B قادر می‌سازد. در توضیح گزاره ۱ جای هیچ مناقشه‌ای نیست که مغز یک اساس، واسطه، یا وسیله برای تحقق نیروهای ذهنی فراهم می‌کند و این که مغز شرط امکان‌پذیری وجود، ممارست، و بازشناسی نیروهای ذهنی است. یعنی تقلیل موردادعای گزاره ۱ به مفهوم اعتقاد به اساس زیست‌شناختی برای پیدایش نیروهای روان‌شناختی از نظر رئالیسم انتقادی پذیرفته است، اما باید تمایزی درباره نوع تقلیل توضیحی بیان‌شده در ۲ قائل شد، چراکه تقلیل توضیحی زمان‌مند (diachronic)، که در آن روندهای شکل‌گیری هستنده‌های مرتبه بالاتر براساس اصولی بازسازی و توضیح داده می‌شوند که بر عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها فرمان می‌رانند، با ظهور هم‌زمان سازگار است که در آن اصول مرتبه بالاتر نمی‌توانند به‌طور کامل براساس اصول مرتبه پایین‌تر توضیح داده شوند. استدلال بسکار به‌نفع ظهور هم‌زمان است که با امکان‌پذیری توضیح زیست‌شناختی درباره ایجاد روندهای ذهنی (مفاد گزاره ۱) سازگار است، اما ادعای گزاره ۳ البته یک انسداد (closure) را پیش‌فرض دارد (Bhaskar 1979: 108) که به اعتقاد بسکار با لایه‌بندی و سازوکار نیروهای علی جهان تعارض دارد.

در تحلیل تقلیل‌گرایی از دیدگاه واقع‌گرایی استعلایی مفهوم «رابطه» نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. از نظر بسکار، جامعه‌شناسی با رفتار توده‌وار یا گروهی در مقیاس بزرگ سروکار ندارد، بلکه دست‌کم به‌طور پارادایمی با روابط پایدار میان افراد (و گروه‌ها) و با روابط میان این روابط (و میان چنین روابطی و طبیعت و نتایج چنین روابطی) سروکار دارد. ماهیت موضوع آن را در ساده‌ترین حالت می‌توان با روابط میان سرمایه‌دار و کارگر، شاگرد و آموزگار، یا زن و شوهر مثال زد. مفهوم رابطه‌ای ماهیت موضوع جامعه‌شناسی ممکن است نه تنها با مفهوم فردگرایانه که توسط نظریه مطلوبیت‌گرا تصویر شده است، بلکه با آنچه آن را مفهوم جمع‌گرا می‌نامیم مخالفت داشته باشد (ibid.: 32-33).

پیکره‌های زبانی دورکیم، به‌طور مثال شعور جمعی، ناهنجاری، و غیره، همگی معانی خود را از رابطه خود با مفهوم طبیعت جمعی پدیده‌های اجتماعی کسب می‌کنند. بنابراین، از نظر

دورکیم، مادامی که دست‌کم به اثبات‌گرایی متعهد می‌ماند، روابط پایا باید از پدیده‌های جمعی بازسازی شوند، درحالی که از دیدگاه واقع‌گرایی و رابطه‌ای، پدیده‌های جمعی بدو به منزله تأثیرات روابط پایا نگریسته می‌شوند. توجه شود که بنابر این مفهوم، جامعه‌شناسی نه تنها ضرورتاً به گروه نمی‌پردازد، حتی ضرورتاً با رفتار هم سروکار ندارد (ibid.: 33). گرچه دورکیم از یک معیار علی براساس مفهوم جمع‌گرایانه از جامعه‌شناسی برای تصدیق واقعی بودن فکت‌های اجتماعی استفاده کرد، از نگاه واقع‌گرایی استعلایی می‌توان از همان معیار، اما براساس مفهوم رابطه برای تصدیق واقعیت آن‌ها بهره برد (ibid.: 43).

بسکار، در تقابل حادی با نوظهوری‌گرایی فردگرا، معتقد است که رابطه نوظهوری‌گرایی با واقع‌گرایی این‌همانی است. گرچه جامعه از افراد ظهور پیدا می‌کند، اما از نظر هستی‌شناختی از افراد مستقل است؛ «یک گسست هستی‌شناختی میان جامعه و مردم وجود دارد» (ibid.: 37). بسکار در استدلال برای این ادعا می‌نویسد:

مردم جامعه را خلق نمی‌کنند ... بلکه جامعه باید به منزله گردهم‌آمدن ساختارها، ممارست‌ها، و قراردادهایی ملاحظه شود که افراد بازتولید یا تبدیل و تحویل می‌کنند، اما جامعه وجود نخواهد داشت، مگر این که مردم چنین کنند. جامعه مستقل از فعالیت انسانی وجود ندارد (خطای شیء‌انگاری)، اما محصول آن نیست (خطای اراده‌گرایی voluntarism) (ibid.: 36).

بسکار در نقد فردگرایی روش‌شناختی معتقد است که حتی محمول‌هایی که ویژگی‌های مشخصی را به افراد نسبت می‌دهند یک بافت اجتماعی را در کاربرد خود پیش‌فرض می‌گیرند. یک عضو قبیله حاکی از وجود یک قبیله و صدور یک چک دال بر یک سیستم بانکی است. توضیح، چه با اندراج تحت قوانین کلی، یا عطف‌شدن به انگیزه‌ها و قواعد، یا بازتوصیف (تعریف)، همیشه با محمول‌های اجتماعی غیرقابل‌تقلیل سروکار دارد (ibid.: 30). از این رو بسکار به‌طور ضمنی ابتدا را به منزله تبیین رابطه میان ویژگی‌های سطح بالاتر و پایین‌تر می‌پذیرد. او معتقد است که در عالم تنها یک جوهر (substance) وجود دارد؛ یعنی مادی‌گرایی نیروهای ظهوریابنده هم‌زمان «نیازی به فرض هیچ جوهر دیگری غیر از ماده به مثابه تولیدکننده نیروهای ظهوریابنده ندارد» (Bhaskar 1982: 282). او این مدعای ابتدا را می‌پذیرد که جامعه‌ها به‌طور یک‌جانبه و وجودی به جهان مادی وابسته‌اند، چنان‌که هر تغییر اجتماعی یک تغییر طبیعی را نتیجه می‌دهد (ibid.: 281).

اما تحلیل فلسفی نوظهوری با شماری از عناصر برداشت بسکار ناسازگار است. برای مثال، بسکار مدعی است که نوظهوری نه برای ویژگی رویدادها، بلکه برای هستنده‌ها (entities) به کار

می‌رود (ibid.: 277) و به‌مناسبت دیگری به این هستنده‌ها به‌منزله سازوکارها (Bhaskar 1975: 47) یا چیزها (ibid.: 51) اشاره می‌کند. به‌نظر می‌رسد که این امر به رد همانندی مصداقی و تمرکز تلقی فلسفی بر ویژگی می‌انجامد و هم‌چنین به رد ابتنا خواهد انجامید. آشتی‌دادن بسیاری از باورها که جامعه را بر افراد ابتنا می‌کند با مواضع بسکار کار سختی است.

موضوع مهم دیگر در تحلیل فلسفی نوظهوری علیت است. از دیدگاه رئالیستی، علیت ناظر به رابطه بین حوادث انضمامی (علت و نتیجه) نیست، بلکه به «نیروهای علی»، «قابلیت‌های» موضوعات یا روابط یا به‌شکلی کلی‌تر به شیوه‌های عمل یا «سازوکارهای» آن‌ها مربوط می‌شود. افراد برخوردار از نیروهای علی می‌توانند کار کنند (نیروی کار)، سخن بگویند، دلیل بیاورند، بازتولید کنند، و قابلیت‌های علی دیگری مثل حساسیت در برابر فشارهای گروهی و افزایش دما داشته باشند. در اغلب موارد، نیروهای علی صرفاً امور ذاتی، موضوعات منفرد، یا افراد نیستند، بلکه در روابط اجتماعی و ساختارهایی که شکل می‌دهند مستترند. بر این اساس، قدرت یک سخنران به ویژگی‌های او به‌عنوان یک فرد قابل‌تقلیل نیست، بلکه این توانایی از روابط متقابل او با دانشجویان، همکاران، مدیران، کارفرما، و غیره ناشی می‌شود (سایر ۱۳۸۵: ۱۲۰).

به‌هرحال، نیروها و قابلیت‌ها می‌توانند وجود داشته باشند، اعمال بشوند یا نشوند، و مبتلا به باشند یا نباشند. برای مثال، کارگران بی‌کار نیروی کار دارند، ولواین که اکنون به انجام کاری مشغول نباشند و آهن مستعد زنگ‌زدن است، هرچند در برخی قطعات ممکن است هیچ‌گاه چنین اتفاقی نیفتد. از این دیدگاه، ادعای علی درمورد نظم بین اشیا یا حوادث مجزا نیست، بلکه در این مورد است که یک شیء شبیه چیست و چه کاری می‌تواند انجام دهد و تنها به‌صورتی اقتباسی دراین‌باره است که در موقعیت خاص چه کاری خواهد کرد. بدین ترتیب، نیروهای علی و قابلیت‌ها را می‌توان به موضوعاتی مستقل از الگوی خاصی از حوادث منتسب کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، نه تنها به زمانی که C به E منجر می‌شود، بلکه هم‌چنین به مواقعی که C به E نمی‌انجامد (همان: ۱۲۱).

صرف آگاهی از این مطلب که E در کل بعد از C می‌آید کافی نیست. ما می‌خواهیم فرایند مستمری را درک کنیم که طی آن C به E تبدیل می‌شود. این شیوه استنباط «قیاس محتمل» (retroduction) نامیده می‌شود که به‌موجب آن حوادث به‌واسطه مفروض‌پنداشتن و شناسایی سازوکارهایی که قادر به ایجاد آن‌ها نیستند تبیین می‌شوند. در بسیاری موارد، سازوکاری که از این طریق استنباط می‌شود در موقعیت‌های دیگر شناخته می‌شود و برخی از آن‌ها حقیقتاً قابل‌مشاهده‌اند. در دیگر موارد، سازوکارهایی را که هم‌اکنون ناشناخته‌اند می‌توان در قالب فرضیه بیان کرد (همان: ۱۲۳-۱۳۹).

تأثیرات واقعی سازوکارهای علی، زمانی هم که اعمال می‌شوند، باز به شرایطی بستگی دارند که در آن عمل می‌کنند. بنابراین، رابطه بین نیروهای علی یا سازوکارها و تأثیرات آنها ثابت نیست، بلکه مشروط است؛ مستقل از تأثیراتشان در نیروهای علی وجود دارند. این نکته که رابطه یک نیرو با شرایطش مشروط است به این معنا نیست که شرایط معلول نیستند، بلکه فقط به این معناست که معلول سازوکارهای متفاوتی اند. از این‌روست که وقتی سازوکاری را برای هدف خود فعال می‌کنیم، مراقبیم تا تحت شرایطی عمل کند که نتیجه دل‌خواه را در پی داشته باشد، چراکه نیروهای علی به‌صورتی مشروط با شرایط خود مرتبط‌اند (همان: ۱۲۴).

فرایندهای تغییر معمولاً چندین سازوکار علی را شامل می‌شوند که تنها به‌صورتی محتمل با یک‌دیگر مرتبط‌اند. تعجب‌آور نیست که با توجه به شرایط، یک سازوکار ممکن است نتایج کاملاً متفاوتی در بر داشته باشد و به همین ترتیب، سازوکارهای متفاوت ممکن است به یک نتیجه تجربی بینجامد. این مطلب از دیدگاه جافتاده علت و معلولی به معنای پیوندهای منظم و ثابت علل و آثار پذیرفته نیست. البته این باور واقع‌گرایی استعلایی به کمک موضوعات جدید فلسفه ذهن که پیش از این یاد شد، یعنی تحقق چندگانه و انفصال فاحش، قابل تبیین است.

اندرو سایر معتقد است که شیوه‌های عمل یا سازوکارهای خاص لزوماً عطف به ماهیت موضوعات وجود دارند. ماهیت یا ساخت یک موضوع و نیروهای علی آن به‌صورتی درونی یا ضروری به یک‌دیگر مرتبط‌اند؛ شرکت‌های چندملیتی با عمل کردن در چند کشور با سطوح متفاوت توسعه‌یافتگی است که می‌توانند محصولات خود را به بهای گراف بفروشند و نیروی کار ارزان‌قیمت بخرند. اگر ماهیت یک موضوع تغییر کند، نیروهای علی آن نیز طبعاً تغییر خواهد کرد؛ از این‌رو، اندرو سایر درمورد وجود نیروهای علی به هستی‌های ثابت و ابدی متوسل نمی‌شود (همان: ۱۲۱).

واقع‌گرایی استعلایی درخصوص علیت اجتماعی این امکان را برای موضوعات لایه بالاتر مثل انسان‌ها محفوظ می‌دارد که بر فرایندهای لایه پایین‌تر از طریق دست‌بردن در قوانین یا شیوه‌های عمل ضروری آنها اثر بگذارند. به‌طور مثال، انسان‌ها می‌توانند از طریق کشاورزی و جلوگیری از بارداری در فرایندهای زیستی شامل فرایندهای سازنده مداخله کنند. بسیاری از شاخه‌های علوم اجتماعی برای سنتز کل نظام‌های مربوط به اعمال اجتماعی به لایه‌بندی‌های چندگانه توجه می‌کنند؛ از جمله به فرایندهایی که با آنها لایه‌های بالا بر کل واکنش نشان می‌دهند. مطالعه تعامل بین «فرد و جامعه» مثال بسیار بارزی در این زمینه است (همان: ۱۳۹-۱۴۰).

بسکار، همانند پیتر بلاو، نوظهوری را به علیت اجتماعی مرتبط می‌کند (Bhaskar 1975: 39)، اما هستنده‌های اجتماعی چگونه می‌توانند از استقلال علی نسبت به افراد برخوردار باشند، درحالی‌که بر این افراد ابتدا دارند؟ شماری از منتقدان یادآور می‌شوند که بسکار توصیفی از علیت ارائه نمی‌کند که بر مفهوم‌پردازی خود از سازوکارهای مولد (mechanisms generative) مبتنی باشد و این که مفاهیم ساختار، قدرت علی، و سازوکار مولد مبهم باقی می‌مانند. برخی معتقدند که این که استدلال‌های بسکار هدف واقع‌گرایی‌اش را با موفقیت سروسامان نمی‌بخشد تا حدودی به این علت است که او ماهیت رابطه‌ی ابتدایی میان ویژگی‌های سطح پایین‌تر و بالاتر را به تفصیل تشریح نمی‌کند (Sawyer 2005: 81).

از سال ۱۹۹۶ که بونگ واژه «سازوکار» را در مفهوم جاری آن استفاده کرد و آن را به مثابه شکلی از توضیح دربرابر اثبات‌گرایی قرار داد، بسیاری از فیلسوفان به همین ترتیب از رویکردهای مکانیستی به منزله راهی برای فراتر رفتن از مدل قانون فراگیر استنتاجی — قانونی (deductive-nomological covering law model) که قرین اثبات‌گرایی منطقی است حمایت کرده‌اند. درواقع رویکردهای مکانیستی به‌طور ضمنی یک چشم‌انداز واقع‌گرا را مفروض می‌گیرند و اثبات‌گرایی را رد می‌کنند (بنگرید به Bhaskar 1975).

شاید برپایه همین سنت باشد که بسکار در استدلال بر این که علم درباره قوانین نیست، بلکه درباره سازوکارهای مولد است الگوی قانون فراگیر (covering law) را رد می‌کند، باوجوداین که جای‌گزینی برای تعریف علیت پیش‌نهاد نمی‌کند. او توصیفی از علیت و رابطه آن با مفهوم‌پردازی خود از قوانین و قاعده‌مندی‌ها ارائه نمی‌کند. او درباره چیستی نیروها و سائقه‌های علی سخنی نمی‌گوید و به‌نظر او آن‌ها ویژگی موجودات‌اند و نه ویژگی رویدادها، زیرا بسکار تأکید می‌کند که علم درباره هستنده‌هاست، نه رویدادها (Bhaskar 1982: 277)؛ اما بسکار هرگز رابطه میان ویژگی‌های سطح پایین‌تر و بالاتر را به تفصیل تشریح نمی‌کند، چنان‌که فیلسوفان ذهن در استدلال برای ماتریالیسم ناتقلیل‌گرا عمل می‌کنند.

به‌نظر برخی محققان علوم اجتماعی، بسکار در پیش‌برد مکفی نظریه خود درباره نوظهوری ناکام است. این امر موجب شده است که در تیررس برخی انتقادات قرار گیرد، مبنی بر این که نظریه او جامعه را جسم یا شیء می‌پندارد، باوجود گزاره‌های بسیار او حاکی از این که جامعه بر افراد ابتدا دارد (Sawyer 2005: 82).

مارگارت آرچر، یکی دیگر از نظریه‌پردازان رئالیسم انتقادی، نظریه خود درباره نوظهوری را در قالب «دوگانگی تحلیلی» به‌عنوان جای‌گزینی برای ایده جدایی‌ناپذیری ساختار و کنش

گیدنز تشریح می‌کند. آرچر برای حل مسئله فرد و جامعه به نسخه نوظهوری بلاو متوسل می‌شود که نوظهوری در کنش‌های متقابل نهفته است و ویژگی‌های ظهوریابنده رابطه‌ای‌اند. آرچر در دوگانگی تحلیلی خود کنش‌های فردی متقابل را از ساختار اجتماعی بازشناسی می‌کند. تأکید آرچر بر زمان و این مدعا که شرایط ساختاری جاری توسط کنش‌گران حاضر خلق نشده‌اند، بلکه توسط کنش‌گرانی در گذشته به وجود آمده‌اند، برای تلقی نوظهوری‌گرایانه او از پدیدار اجتماعی، امری بنیادی است.

آرچر مفهوم جزء - کل ابتدا را می‌پذیرد و ویژگی‌های ظهوریابنده را متغیرهای گروهی غیرقابل تقلیل می‌داند. او، ضمن تأکید بر مفهوم‌پردازی واقع‌گرای بسکار از نیروهای علی، معتقد است که نوظهوری به واقع‌گرایی می‌انجامد. ویژگی‌های اجتماعی از ویژگی‌هایی فردی ظهور می‌یابند که از نظر زمانی مقدم بر ویژگی‌های ظهوریابنده‌اند، اما هرگاه که یک ویژگی ظهور می‌یابد از ویژگی‌های اساس نوظهوری استقلال نسبی دارد و چنین ویژگی‌های مستقلی استحقاق دارد که به‌طور مستقل تأثیر علی اعمال کند. این واقع‌گرایی اجتماعی «نوظهوری هستی‌شناختی» را می‌پذیرد و ادعا می‌کند که ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده به اندازه اساس ابتدایی سطح پایین‌تر خودشان واقعی‌اند (ibid.: 81-82). واقع‌گرایی آرچر موجب تناقض‌هایی درونی در آرای او شد. او اذعان می‌دارد که افراد تنها نیروهای علی در حیات اجتماعی‌اند و این امر برای ادعای او که ساختارهای ظهوریابنده هم می‌توانند سبب نیروهای علی شوند مشکل‌ساز است. او گرچه واقع‌گرا، اما منکر است که موضعش به شیء‌انگاری ساختار می‌انجامد (ibid.: 83). آرچر استدلال می‌کند که این نوظهوری است که در طول زمان ویژگی‌های ساختاری ظهوریابنده را واقعی می‌سازد و روا می‌دارد که افراد را محدود کنند. ساختارهای اجتماعی جاری از کنش‌های گذشته افراد ظهور یافته‌اند، چنان‌که برای توضیح نمی‌توانند به کنش‌های افراد حاضر تقلیل یابند. آرچر معتقد است که ویژگی‌های اجتماعی باید برحسب «تاریخ تحلیلی ظهور آن‌ها» از شالوده ابتدایی فردی‌شان توضیح داده شوند. همین‌طور بسکار مدعی است که واقع‌گرایی نوظهوری هم‌زمان با تقلیل توضیحی ناهم‌زمان سازگار است، به نحوی که موجودات مرتبه بالاتر براساس روندهای شکل‌گیری از عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها توضیح داده می‌شوند (Bhaskar 1979: 98).

با وجود این، چنان‌که تلقی فلسفی روشن می‌سازد، نوظهوری در طول زمان استدلالی هستی‌شناختی برای علیت اجتماعی فراهم نمی‌کند. کیم در این زمینه بر تمایز میان علیت روبه‌پایین انعکاسی و علیت روبه‌پایین ناهم‌زمان تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که مورد علیت

ناهم‌زمان (همانی که با استدلال آرچر تطابق دارد) برای تقلیل‌گرایان مسئله‌ساز نیست، زیرا با علیت ابتدایی سازگار است که در آن نیروهای علی تماماً با تحقق سطح پایین‌تر هم‌زمان‌اند. گرچه ویژگی اجتماعی $S(t)$ از روندی ظهور می‌یابد که در $t-1$ و پیش از آن روی داده است، باوجوداین، براساس همانندی مصداقی، باید بر ویژگی‌های فردی در زمان t ابتدا داشته باشد. نظریه انتخاب عقلایی نیز مقتضی زمان‌مند بودن است؛ صرف این‌که ساختار پی‌آمدهای کنش‌های گذشته را بازنمایی می‌کند به این معنا نیست که واقعی یا مستقل از کنش‌ها یا عوامل حاضر است. نسخه‌های واقع‌گرای نوظهوری اجتماعی مستلزم یک تلقی هم‌زمانی از علیت روبه‌پایین انعکاسی است.

کنث سایر معتقد است که اگر کسی ابتدا را بپذیرد، نیروی علی $S(t)$ باید در ذات شالوده ابتدایی سطح فردی در زمان t باشد؛ کسی نمی‌تواند واقع‌گرایی جامعه‌شناختی را بر مفهومی زمان‌مند از نوظهوری پایه‌گذاری کند، گرچه توضیح چگونگی تحقق $S(t)$ ممکن است مستلزم بررسی «تاریخ تحلیلی نوظهوری» باشد، چنان‌که آرچر آن را نام‌گذاری کرده است. بنابراین، استدلال آرچر برای استقلال هستی‌شناختی ویژگی‌های ظهوریابنده و این‌که چگونه می‌توانند علیت روبه‌پایین اعمال کنند از نظر مبانی کفایت‌مند نیست (Sawyer 2005: 84).

بر رویکرد واقع‌گرایی انتقادی به مسئله نوظهوری نقدهایی وارد شده است. از دیدگاه منتقدان، میان سخنان بسکار و آرچر درباره گسست هستی‌شناختی میان ساختار و مردم، استقلال ساختار از کنش‌های عوامل، اصل ابتدا، علیت روبه‌پایین، تلقی افراد به‌عنوان تنها نیروهای علی حیات اجتماعی، و واقع‌گرایی را لازمه نوظهوری اجتماعی دانستن ناسازگاری وجود دارد. به‌نظر می‌رسد که ریشه تشخیص این ناسازگاری به دو موضوع مربوط می‌شود: نخست این‌که باور به مستقل بودن ساختار از مردم و کنش‌های عوامل به شیء‌انگاری می‌انجامد و دوم این‌که نوظهوری هستی‌شناختی و علی با ابتدا تعارض دارد.

به‌نظر می‌رسد که به‌کمک مفاهیم فلسفه علم و به‌ویژه فلسفه ذهن می‌توان برای این ناسازگاری‌ها توجیهی فراهم کرد. در پاسخ به نقد شیء‌انگاری ساختار جامعه، مبنی‌براین‌که ساختار نمی‌تواند از افراد تشکیل‌دهنده آن مستقل باشد، می‌توان به مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» (mereological composition unrestricted) توسل جست. با تأمل در انتقاد شیء‌انگاری، می‌توان دریافت که شیء‌انگاری بر این پیش‌فرض استوار است که تشکیل‌شدن یک پدیده نوظهور از اجزای خود با استقلال آن تعارض دارد. به‌نظر می‌رسد

چنانچه بتوان سازگاری میان تشکیل شدن یک ساختار از اجزای خود و استقلال آن را توجیه کرد، این نقد پاسخ گفته شود.

در توجیه امکان‌پذیری سازگاری فوق‌الذکر می‌توان از مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» بهره جست. این مفهوم می‌گوید که یک ترکیب با اجزای آن همانند نیست، اما بر آن‌ها مبتنا دارد و از این‌رو چیزی فراتر و بالاتر از آن‌ها نیست (Lewis 1991: 80). با اجزای مشخص می‌توان ترکیب‌هایی را به شکل‌های متفاوت به‌طور نامحدود ایجاد کرد. بنابراین هرچند این ترکیب‌ها از اجزای هم‌سان تشکیل شده‌اند و بر اجزای خود مبتنا دارند، اما با اجزای خود برابر نیستند و از این‌رو می‌توانند به شکل‌های متفاوت درآیند. درواقع در تعیین یافتن ترکیب‌ها، علاوه‌بر اجزا، نوع روابط میان اجزا نیز دخیل‌اند. با تغییر روابط میان اجزا، ترکیب‌های شکل‌گرفته تفاوت خواهد کرد. بنابر این تحلیل، گرچه ساختار جامعه از افراد و کنش‌های آنان تشکیل شده است، اما این امر ضرورتاً با استقلال آن ناسازگار نیست و این استقلال با مبتنا مغایر نیست. بنابراین، مستقل بودن ساختار جامعه از مردم به شیء‌انگاری نمی‌انجامد و لازمه نوظهوری هستی‌شناختی، یعنی واقع‌گرایی، حاصل می‌شود.

با تأمل درمورد نقد دیگر، که مفهوم علیت اجتماعی را با اصل مبتنا ناسازگار می‌داند، می‌توان دریافت که منشأ این ناسازگاری در تلقی وابستگی «وجودی» از اصل مبتنا نهفته است. چنانچه از ابتدای الف بر ب این‌گونه استنباط شود که ویژگی‌های الف از نظر وجودی به ویژگی‌های ب وابسته است، به‌طور قطع ب نمی‌تواند بر الف تأثیر علی داشته باشد. بنابراین در صورت تلقی وابستگی هستی‌شناختی از مبتنا، پدیده اجتماعی نوظهور نمی‌تواند بر اساسی که بر آن مبتنا دارد علیت اجتماعی اعمال کند، اما نکته درخور توجه این است که مفهوم وابستگی هستی‌شناختی فراتر از ابتناست؛ یعنی مبتنا رابطه‌ای از نوع تقدم هستی‌شناختی نیست. ابتدای الف بر ب تقدم هستی‌شناختی ویژگی‌های ب بر ویژگی‌های الف را تضمین نمی‌کند. یکی از دلایل یا نشانه‌های عدم تلازم میان مبتنا و وابستگی هستی‌شناختی این است که مبتنا امری انعکاسی است، درحالی‌که تقدم وجودی نمی‌تواند انعکاسی باشد، یعنی یک چیز نمی‌تواند از نظر وجودی بر خودش مقدم باشد (Van Cleve 1990).

بنابراین باتوجه‌به این‌که مبتنا مستلزم وابستگی وجودی و تقدم هستی‌شناختی پدیده ظهوریابنده اجتماعی بر کنش‌های فردی تشکیل‌دهنده آن نیست، علیت اجتماعی با مبتنا تعارض ندارد؛ یعنی یک پدیده ظهوریابنده اجتماعی می‌تواند بر افراد تشکیل‌دهنده آن علیت اجتماعی اعمال کند.

۷. نتیجه‌گیری

نوظهوری مسئله‌ای است که در برابر هر مطالعه اجتماعی به معنای عام آن قرار دارد. پرسش این است که نسبت قوانین و ویژگی‌های کل‌های اجتماعی با قوانین و ویژگی‌های اجزا چیست. تعریفی از نوظهوری که با تقلیل‌گرایی سازگار است نوظهوری ضعیف نامیده می‌شود، اما بنابر نوظهوری قوی، ویژگی‌های پدیدار اجتماعی دارای قدرت علی روبه‌پایین‌اند که به نیروهای علی مربوط به ویژگی‌های موضع ابتدا و مادون آن‌ها قابل تقلیل نیستند.

نوظهوری در علوم شناختی نیز همانند علوم اجتماعی مورد توجه است. در این پژوهش، به منظور تبیین نوظهوری اجتماعی، علاوه بر مفاهیم ابتدا و علیت روبه‌پایین، از مفاهیم تحقق چندگانه و انفصال فاحش که در تبیین مفهوم نوظهوری در فلسفه ذهن کاربرد دارد بهره برده‌ایم. اصل ابتدا به کمک تحقق چندگانه و انفصال فاحش می‌تواند شروط تقلیل ناپذیری و علیت روبه‌پایین را که از شرایط ضروری نوظهوری قوی است تعریف کند.

ایستار واقع‌گرایان انتقادی نسبت به شرایط نوظهوری قوی تاحدودی متفاوت است. در پاسخ به سه مسئله واقع‌گرایی، علیت اجتماعی، و سازوکار، روی بسکار اصل ابتدا را می‌پذیرد، تقلیل ناپذیری و علیت روبه‌پایین را لازمه نوظهوری می‌داند، و برای پدیدار اجتماعی هستی مستقلی از مردم قائل است. آرچر، با تکیه بر دوگانگی تحلیلی ناظر به تمایز ساختار و کنش‌های متقابل از یک‌دیگر، ضمن این‌که واقع‌گرایی اجتماعی را می‌پذیرد، افراد را تنها نیروهای علی حیات اجتماعی می‌داند.

از دیدگاه منتقدان، سخنان بسکار و آرچر درباره گسست هستی‌شناختی میان ساختار و مردم، استقلال ساختار از کنش‌های عوامل، اصل ابتدا، علیت روبه‌پایین، تلقی افراد به عنوان تنها نیروهای علی حیات اجتماعی، و واقع‌گرایی را لازمه نوظهوری اجتماعی دانستن ناسازگاری وجود دارد. به نظر می‌رسد که ریشه تشخیص این ناسازگاری به دو موضوع مربوط می‌شود: نخست این‌که باور به مستقل بودن ساختار از مردم و کنش‌های عوامل به شیء‌انگاری می‌انجامد و دوم این‌که نوظهوری هستی‌شناختی و علی با ابتدا تعارض دارد.

به نظر می‌رسد که در توجیه امکان‌پذیری سازگاری میان تشکیل شدن یک ساختار از اجزای خود و استقلال آن می‌توان از مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» بهره جست. درواقع در تعیین یافتن ترکیب‌ها، علاوه بر اجزا، نوع روابط میان اجزا نیز دخیل‌اند. بنابر این تحلیل، گرچه ساختار جامعه از افراد و کنش‌های آنان تشکیل شده است، اما این امر ضرورتاً با استقلال آن ناسازگار نیست و این استقلال با ابتدا مغایر نیست.

با تأمل در مورد نقد دیگر، که مفهوم علیت اجتماعی را با اصل ابتنا ناسازگار می‌داند، می‌توان دریافت که منشأ این ناسازگاری در تلقی وابستگی وجودی از اصل ابتنا نهفته است. بنابراین در صورت تلقی وابستگی هستی‌شناختی از ابتنا، پدیده اجتماعی نوظهور نمی‌تواند بر اساسی که بر آن ابتنا دارد علیت اجتماعی اعمال کند، اما نکته درخور توجه این است که مفهوم وابستگی هستی‌شناختی فراتر از ابتناست؛ یعنی ابتنا رابطه‌ای از نوع تقدم هستی‌شناختی نیست. بنابراین با توجه به این که ابتنا مستلزم وابستگی وجودی و تقدم هستی‌شناختی پدیده ظهوریابنده اجتماعی بر کنش‌های فردی تشکیل‌دهنده آن نیست، علیت اجتماعی با ابتنا تعارض ندارد؛ یعنی یک پدیده ظهوریابنده اجتماعی می‌تواند بر افراد تشکیل‌دهنده آن علیت اجتماعی اعمال کند.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به مقاله دیگر نگارنده با عنوان «نقد رویکردهای روش‌شناختی فردگرا و جمع‌گرا به نوظهوری اجتماعی».

کتاب‌نامه

توحیدی‌نسب، زینب و مرضیه فروزنده (۱۳۹۲)، *رئالیسم انتقادی: هستی‌شناسی اجتماعی و امکان واریسی تجربی در علوم اجتماعی*، زیر نظر عماد افروغ، قم: بوستان کتاب.

سایر، اندرو (۱۳۸۵)، *روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی*، ترجمه عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bhaskar, Roy (1975), *A Realist Theory of Science*, New York: Verso Classics.

Bhaskar, Roy (1979), *The Possibility of Naturalism*, New York: Routledge.

Bhaskar, Roy (1982), "Emergence, Explanation, and Emancipation", in: *Explaining Human Behavior: Consciousness, Human Action and Social Structure*, Paul F. Secord (ed.), 275-310, Beverly Hills, CA: Sage.

Fodor, Jerry A. (1974), "Special Sciences" (or: The Disunity of Science as a Working Hypothesis), *Synthese*, vol. 28, 97-115: <<https://iep.utm.edu/>>.

Johannessen, Jon-Arild and Johan Olaisen (2005), "Systemic Philosophy and the Philosophy of Social Science: Part II: the Systemic Position", *Kybernetes*, vol. 34, Iss: 9, 1570-1586.

Kim, Jaegwon (1999), "Making Sense of Emergence", *Philosophical Studies*, vol. 95: 3-36.

Lewis, David K. (1986), *The Plurality of Worlds*, Oxford: Oxford University Press.

- Lewis, David K. (1991), *Parts of Classes*, Oxford: Blackwell.
- López, J. and J. Scott (2000), *Social Structure*, Buckingham: Open University Press.
- Lopez, Jose (2003), "Critical Realism: the Difference It Makes, in Theory", in: *Critical Realism, The Difference It Makes*, Justin Cruickshank (ed.), 75-89, London and New York: Routledge.
- O'Connor, T. (1994), "Emergent Properties", *American Philosophical Quarterly*, vol. 31, 91-104.
- Sawyer, R. Keith (2005), *Social Emergence; Societies as Complex Systems*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Van Cleve, J. (1990), "Supervenience and Closure", *Philosophical Studies*, vol. 58: 225-238.